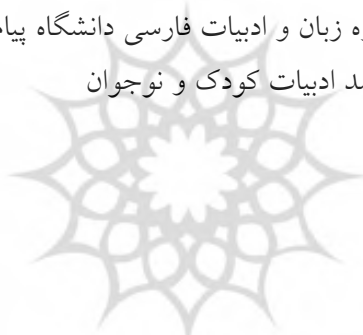


روح سرگردان یا بلبل سرگشته افسانه‌ها: بررسی تطبیقی قصهٔ «بلبل سرگشته» و «درخت بادام»

حافظ حاتمی^۱، استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه پیام نور
مینا مهرآفرین، کارشناس ارشد ادبیات کودک و نوجوان



چکیده

ادبیات عامه با عناصر و مؤلفه‌های متنوع از برجسته‌ترین موضوعات مطالعه در حوزهٔ ادبیات تطبیقی به شمار می‌آید. قصهٔ «بلبل سرگشته» و رد پای آن در آثار ادبی جهان، به ویژه در قصهٔ «درخت بادام»، از منظر گزاره‌های ادبیات تطبیقی و ریخت‌شناسی قصه‌ها، مطابق آنچه ولادیمیر پراپ در مبحث کارکردها و کنش‌های قصه‌های پریان انجام داده‌است و البته با نگاهی به موضوع تقابل‌های دوگانهٔ لوی استراوس و دیگر ساختارگرایان، ظرفیت بالا و بی‌نظیری دارد. پژوهش حاضر با این رویکرد تطبیقی به این نتیجه می‌رسد که برجسته‌ترین صفت قصه‌ها و دیگر روایت‌های شفاهی در خلق اولیه تجلی ذهن ناخودآگاه جمعی و خاستگاه اغلب آنها نیز شرقی است که در نقل سینه‌به‌سینه و گذر و گذار با ترجمه، بازنویسی، تقلید و اقتباس، در میان اقوام، با ظاهری دگرگونه، بروز و ظهور کرده‌اند.

کلیدواژه‌ها: ادبیات تطبیقی، ادبیات عامه، ریخت‌شناسی پراپ، بلبل سرگشته، درخت بادام

مقدمه

ادبیات تطبیقی و مقایسه‌ عناصر و مؤلفه‌های ادبیات عامه و عامیانه تا کنون در پژوهش‌های ادبیات تطبیقی ایران سهم ناچیزی داشته است. این موضوع مهم در کتاب‌شناسی‌های توصیفی ادبیات تطبیقی، که ویدا بزرگ‌چمی تهیه کرده، محسوس است، در حالی که برجسته‌ترین عناصر ادبیات شفاهی و نقل سینه‌به‌سینه، یعنی افسانه‌ها، قصه‌ها، ترانه‌ها، لالایی‌ها، مثل‌ها، ظرفیت چشمگیری برای مطالعات تطبیقی دارند و به همین سبب است که «نخستین مورد از مطالعات در حوزه‌های مختلف ادبیات تطبیقی، از منظر نویسندگان و منتقدان اروپایی، بررسی ادبیات شفاهی [بوده] است.» (اصطیف ۱۶).

جدا از موضوع زبان‌های متفاوت و احیاناً تماس و آمیزش یا تعاملات و مراودات ادبی، هنری و فرهنگی، دلیل اصلی و عمده‌گزینه‌ش این دو افسانه از ادبیات فارسی و ادبیات آلمان بررسی اصل و منشأ قصه‌ها و روایات شفاهی است. با توجه به دلایلی که در ادامه خواهد آمد و همچنین تناسخ‌گونه‌ای که در این نوع قصه‌ها دیده می‌شود، ریشه هندی آن و نظر هندشناس معروف، تئودور بنفی^۱، در مورد این‌که اصل و منشأ بیشتر قصه‌ها و افسانه‌ها هندوستان است و ایران را می‌توان معبر بالقوه سیر و سفر آنها از شرق به غرب دانست، تقویت می‌شود (نک. ساتن ۱۳). بنابراین، موارد بسیاری را از افسانه‌ها و قصه‌های غربی، از جمله قصه‌های شارل پرو^۲، برادران گریم^۳، هانس کریستین آندرسن^۴ و، از اینها برجسته‌تر، قصه‌های چندملیتی *هنز/رویک شب* را می‌توان برای مطالعات تطبیقی با نمونه‌های ادبیات فارسی انتخاب کرد. چنان‌که مثلاً «آندرسن با قصه‌ها و افسانه‌های مکتوب و شفاهی و از جمله قصه‌های شرقی مثل *هنز/رویک شب* و *کلیله و دمنه*، افسانه‌های گردآوری‌شده شارل پرو و برادران گریم آشنا بود و توانست از ایده‌ها و بن‌مایه‌های آنها بهره بگیرد و البته با ابتکار و قدت تخیل خود، داستان‌هایی نو خلق کند» (ذوالفقاری، ۱۳۹۷: ۷۲).

قصه «بلبل سرگشته» چهارمین عنوان از *افسانه‌های کهن فضل‌الله مهتدی* (صبحی) است. این قصه، بر اساس یافته‌ها و اشاره صادق هدایت در *مجله سخن* (۱۳۲۵)، «بسیار قدیمی است و نزد بیشتر ملل هندواروپایی یافت شده است» (هدایت ۴۳۲).

1. Theodor Benfey

2. Charles Perrault

3. Brothers Grimm

4. Hans Christian Andersen

«بلبل سرگشته» با عنوان‌های «درخت سرو»، «مادرم مرا کشت و پدرم مرا خورد» در فهرست *افسانه‌های جهان* آرنه تامسون^۱ با کُد ۷۲۰ (جعفری قنواتی ۱۹۹) و با عنوان «داستان پسری که بلبل شد» در مجموعه *قصه‌های ایرانی* دیوید و امیلی لوریمر^۲ آمده است. ده‌ها روایت مشابه دیگر از این افسانه موجود است.

سرگذشت پریدن روح و روان از جسم یا بدن یکی از بُن‌مایه‌هایی است که، بر اساس باورهای باستانی، به‌شکلی نمادین و گاه به‌صورت تمثیل رمزی^۳ در ادبیات ملل نشان داده شده است. پیشینه آن در ادبیات فارسی هم دست‌کم به متونی مانند «قصیده عینیه» ابن سینا، برخی از ابیات فردوسی، آثاری مانند *رساله الطیر* محمد غزالی، شیخ اشراق، سنایی غزنوی، عطار و امثال آن می‌رسد:

هَبَطْتَ أَيْكَ مِنَ الْمَحَلِّ الْأَرْفَعِ وَرَقَاءَ ذَاتِ تَعَزُّزٍ وَتُمَمَّعِ
مَحْجُوبَةٌ عَنِ كُلِّ مُقْلَبٍ عَارِفٍ وَهِيَ الَّتِي سَفَرَتْ وَ لَمْ تَتَّبَرِّعِ

(ابن سینا، به نقل از پورنامداریان ۵۹)

کسی کز تو ماند ستودان کن بپرد روان، تن به زندان کند

(فردوسی ۲۳۳/۱)

البته نشانه‌های این نگرش و تلقی در متون دوره میانه و به ویژه در برخی از متون زرتشتی نیز دیده می‌شود. مضاف بر آن، عناصر و مؤلفه‌های ادبیات عامه و نقل‌های شفاهی نیز سرشار از این پی‌رنگ برجسته است. در این آثار، معمولاً روح به شکل کبوتر، باز یا پرنده‌ای دیگر مصور می‌شود که صعود یا نزول و هبوط دارد، روحی که، خلاف میل خود، مهمان تن است و هنگام ترک بدن، چندان هم دل‌خوش فراق نیست. نزد برخی اقوام دیگر، مانند اعراب، نیز روح از جنس مرغان تصور شده است.

یکی دیگر از پی‌رنگ‌ها و بُن‌مایه‌ها پیکرگردانی است که آن نیز در افسانه‌ها و اسطوره‌های ملل و اغلب قصه‌های پریان به چشم می‌خورد. بر اساس این فرایند، قهرمان برای دریافت قدرت بیشتر و انتقام‌گیری باید به شکل و هیئتی دیگر درآید تا با

1. Arne Thomson

2. D.L.R. Lorimer & E.O. Lorimer

3. allegory

نیروی مضاعف و البته یاری یاریگر به هدف برسد (جعفری قنوازی ۱۹۹-۲۰۰). در دو قصه مورد مطالعه در این جستار، پسر (قهرمان) قربانی بدخواهی دیگران می‌شود و پس از مرگ و دفن در زمین، به بلبل تبدیل می‌شود. به عبارت دیگر، روح او سرگردان و با یاری عطاگر و یاور به توان شگرفی می‌رسد و در نهایت به مجازات بدذات و شریر نایل می‌شود. البته تولد ثانی در گردونه بازپیدایی نیز بُن‌مایه بسیاری از افسانه‌ها و اسطوره‌های شرقی و به‌ویژه آثار هندی و متون مصر باستان است که بر اساس تناسخ و قانون کارما^۱ (عمل و عکس‌العمل) تعبیر و تفسیر می‌شود.

بر این اساس، خود انسان محصول کردارها و اعمال زندگی پیشین است و در این راه دراز پیدایش‌های پی‌درپی، مرگ فرجام کار و پایان راه نیست بلکه آغاز حیات دیگر و سرنوشت دیگری است؛ به عبارت دیگر، روح آدمی از زمانی بی‌آغاز در چرخه بازپیدایی (سامسارا) محصور شده است و هر دم از مرتبه‌ای به مرتبه دیگر و از قالبی به قالب دیگر در می‌آید (شایگان ۲۰-۲۲).

برای پیدا کردن منشأ و خاستگاه و نمونه‌های مشابه، از منظر تطبیق و مقایسه در ادبیات جهان، باید از آثار تمدن مصر باستان - که نخستین آثار مکتوب ادبیات بشر به آن اختصاص دارد - آغاز کرد. در اغلب اسطوره‌ها، افسانه‌ها و قصه‌های مصری پی‌رنگ‌های تکراری داستان سرگردانی ارواح، جادو، تناسخ و مانند آن، یعنی موارد مشابه در این دو قصه وجود دارد که در میان آنها می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

الف) حکایت «دو برادر یا آنپو و باتا» (۳۲۰۰ ق.م. - ۱۳۰۰ ق.م.) (تراویک ۵-۶)؛
 ب) داستان «دو برادر»، اوزیریس و سیت^۲ (از خدایان اسطوره‌ای مصر باستان)، و تبدیل شدن ایزیس^۴، خواهر و همسر اوزیریس به پرستو و پرواز و ناله و مویه در اطراف ستون کاخ پادشاه بابل (در واقع جسد همسرش) و واکنش ملکه بابل، و در ادامه تولد هوروس^۵، مظهری از خورشید (ذبیح‌نیا و یگانه‌مهر ۲۹-۳۳)، و دیگر موضوعات وابسته به آن شباهت‌های فراوانی با قصه آواز بلبل پیدا می‌کند؛

1. karmā
 2. Anpu and Batā
 3. Osiris & Seth
 4. Isis
 5. Horus

ج) در حماسه‌های یونانی، زتوس^۱ و آمفیته^۲، پسران دو قلموی زئوس و آنتیوپ^۳ هستند. هنگامی که زتوس می‌خواست بچه‌های نیوبه^۴، همسر آمفیته، را بکشد، زن آمفیته به اشتباه بچه خود را کشت و خودکشی کرد. در برخی از روایات نیز آمده است که به شدت پشیمان شد و ترحم خدایان را برانگیخت و بچه‌اش را به صورت بلبل درآوردند. این ماجرا در *ادیسه* این گونه است: همسر زتوس، دختر پانداره^۵، به دلیل جنون، پسرش آیتیلوس^۶ را به قتل رساند و پسر به بلبل تبدیل شد. بند زیر از زبان پنلپ^۷ است:

سپس چون شب فرا می‌رسد و همه می‌روند در خوابگاه خود بخسبند، من در بستر دراز می‌کشم هزاران اندیشه دل‌آزار دلم را در هم می‌شکنند و می‌گیرم بدان‌سان که آندون^۸ سر سبز دختر پانداره در بازگشت بهار نوین سرودی دل‌انگیز می‌خواند: بر روی برگ‌های انبوه درختان جای می‌گیرد و از آن‌جا با زیروبم‌های پی‌درپی، آهنگ‌های پایان‌ناپذیر می‌سراید بر ایتیلوس، پسر گرامی خود، فرزند زتوس شاه - که روزی نادانسته وی را به زخم شمشیری کشته است - می‌گیرد (هومر ۴۴۵).

د) یکی دیگر از موارد مشابه کیفیت ظهور انسان و بلبل از درخت بادام در افسانه آلمانی جایی است که اولیس در ملاقاتی ناشناخته با پنلپ، از زبان پدرش، لائرتز^۹، ماجرای رفتن اولیس به دودون^{۱۰} و شنیدن بانگ آسمانی زئوس را از *درخت بلوطی* - که گیسوان برافراشته دارد - حکایت می‌کند (همان ۴۳۶).

ه) در داستان فرانسوی تمثیلی با نام «گل سرخ» قهرمان زن گل سرخ است. شخصیت‌های دیگری با صفات مجرد و شخصیت‌های بشری و تمثیلی عقل، طبیعت و نبوغ و سرانجام ایزدان و ایزدبانوان رومی مثل کیپید^{۱۱} و ونوس نیز در آن حضور دارند؛ (و) گوته، شاعر بزرگ آلمانی، سرود بلبل را، مطابق آنچه در روایت فارسی «بلبل سرگشته» و ترجمه قصه‌های ایرانی آمده، از زبان مارگارت پرهیزگار در نمایشنامه

1. Zéthos
2. Amphithé
3. Antiope
4. Niobe
5. Pandarée
6. Itylos
7. Penelope
8. Aédon
9. Laértēs
10. Dodone
11. Cupid

منظوم فلسفی *فاوست*^۱ بیان کرده است که بی شباهت به ابیات براعت استهلال فردوسی در داستان رستم و اسفندیار هم نیست. البته از همه این‌ها روشن‌تر در ادبیات آلمان، قصه ۱۳۶ از مجموعه قصه‌ها و *افسانه‌های برادران گریم* با عنوان «درخت بادام» است که این پژوهش در پی تطبیق و مقایسه آن با قصه ایرانی «بلبل سرگشته» است.

بررسی و تحلیل قصه‌ها

همان‌گونه که گذشت، قصه «بلبل سرگشته» چهارمین قصه جلد اول *افسانه‌های کهن* صبحی است که با این عبارات آغاز می‌شود:

یکی بود، یکی نبود. زن و شوهری بودند که خیلی با هم مهربان بودند و همدیگر را دوست می‌داشتند. زن و شوهر یک پسر و یک دختر داشتند. پسر یک شیر از دختر بزرگ‌تر بود. وقتی که بچه‌ها به هفت و هشت سالگی پا گذاشتند، مادرشان از دنیا رفت (مهدی ۴۲/۱).

در ادامه، پدر، پس از مرگ مادر بچه‌ها، زن دیگری به خانه آورد. زن، از یک طرف، محبتش را در دل شوهر جای داد و، از طرف دیگر، بنای حسادت و دشمنی را، مخصوصاً با پسر ناتنی، گذاشت. این موضوع تا نقشه کشتن پسر به دست پدر در مسابقه ساختگی هیزم‌کشی، خدعه و فریب پدر نسبت به پسر و قتل و بارگذاشتن و پختن سر او پیش رفت. خواهر که از ماجرا باخبر شد، از ملاباجی مکتب کمک خواست. ملاباجی به او گفت: استخوان‌های سر برادر را جمع و در باغچه خاک کن و تا چهل شب برای او دعا بخوان. همین‌طور هم شد تا این‌که بلبلی از میان گل‌ها بیرون آمد که آوازی حزین و دلکش در مورد سرگذشت خودش می‌خواند. بلبل به ترتیب سراغ میخ‌فروش، سوزن‌فروش و شکر‌فروش رفت و توانست با نغمه زیبا و تأثیرگذارش دل آنان را به دست آورد و مقداری میخ و سوزن و نبات بگیرد. در ادامه، با بازگشت به سمت خانه و آوازخوانی، موفق شد میخ‌ها را در دهان پدر و سوزن‌ها را در دهان زن او بریزد و انتقام بگیرد و نبات را هم به رسم قدردانی در دهان خواهرش قرار دهد (همان ۴۲/۱-۵۹).

قصه چهاردهم مجموعه قصه‌های ایرانی دیوید و امیلی لوریمر، یعنی «داستان پسری که بلبل شد» به این صورت آغاز می‌شود:

مردی بود که دختر و پسر کوچکی داشت و زن دیگری گرفته بود و در نتیجه بچه‌هایش نامادری داشتند (لورمیر ۸۹).

صبحی در یادداشت پایانی ذیل قصه خود تصریح کرده‌است که متن درست افسانه همین است. در بخش قصه‌های کرمانی کتاب قصه‌های ایرانی دیوید و امیلی لوریمر نیز قصه مانند نقل او آمده‌است اما در عین حال تفاوت‌هایی نیز در این دو روایت مشاهده می‌شود. قصه «درخت بادام»^۱ نیز قصه شماره ۱۳۶ از قصه‌ها و افسانه‌های برادران گریم است که در تقسیم‌بندی آرنه و فُن در لاین ضبط شده است و این‌گونه آغاز می‌شود:

در روزگاران خیلی خیلی قدیم، شاید دو هزار سال پیش از این، مرد ثروتمندی بود که زنی زیبا و پرهیزگار داشت. زن و شوهر یکدیگر را خیلی دوست داشتند، ولی اجاقشان کور بود و بچه‌دار نمی‌شدند (گریم ۱۰۱۳).

در یکی از روزهای زمستان، زنی، در حالی که سببی را پوست می‌کند، دستش را برید و خون بر برف جاری شد. با دیدن این صحنه، آهی کشید و از خدا خواست فرزندی به سرخی خون و سفیدی برف به او بدهد. در ماه‌های اول تا چهارم، برف‌ها آب شد. همه‌جا سبز شد. درختان سرسبز و مرغان آوازه‌خوان گشتند. ماه‌های پنجم و ششم، زن، مطمئن و امیدوار، با شادی و شغف زیر درخت بادام نشست و به بار نشستن درخت را نظاره کرد. ماه هفتم مغز یکی از بادام‌ها را خورد و بیمار شد. ماه هشتم به همسرش گفت: اگر مُردم، همین جا دفنم کن. ماه نهم فرزند خوش‌چهره سرخ و سفیدی به دنیا آورد و خودش جان سپرد و، بنا بر سفارش، زیر درخت بادام دفن شد. مرد زن دیگری گرفت که از شوهر قبلی‌اش دختری داشت. زن اسیر فکرهای شیطانی شد و بنای حسادت و دشمنی را با پسر گذاشت. در ادامه داستان، دختر از مادر سببی برای خود و برادر ناتنی‌اش خواست و شعله‌های خشم زن را فروخته‌تر کرد. زن تصمیم گرفت پسر را در صندوق سیب خفه کند و از بین ببرد و با صحنه‌سازی، قتل را به گردن دختر

مهربان و معصومش، مارلین، بیندازد. پدر به خانه برگشت و سراغ پسر را گرفت. زن نشانی غلط به او می‌داد. مرد خورش تهیه شده از سر پسر را، به اصرار زن، خورد. دختر دستمال حریری برداشت و به زیر درخت بادام رفت. درخت چون انسانی به نظر می‌آمد که از شادی دست می‌زد. پرنده‌ای زیبا با نغمه‌های دلکش و جذاب از درخت پرواز کرد. مارلین هم، گویی برادرش را دوباره یافته باشد، به خانه برگشت. پرنده به ترتیب بر در خانه زرگر، کفاش و آسیابان رفت و با خواندن و چهچهه زیبای خود زنجیر طلا، کفش قرمز و سنگ برداشت و برگشت تا واکنش پدر شاد، نامادری وحشت‌زده و مارلین گریان را ببیند. در پایان، زنجیر را به گردن مرد انداخت، کفش‌ها را به مارلین هدیه کرد و سنگ را بر سر زن فرود آورد و خودش نیز در میان شراره‌های آتش ظاهر شد و دستان پدر و خواهر را گرفت و همگی برای خوردن غذا به اتاق رفتند (همان ۱۰۱۳-۱۰۲۷).

سرود بلبل از زبان مارگارت پرهیزگار در *فاوست* گوته نیز با روایت فارسی «بلبل سرگشته» مطابقت دارد. اصل و منشأ منظومه فلسفی گوته *افسانه خیال‌انگیز زندگی نامۀ اندوه‌بار دکتر فوستوس* است که اتفاقاً در اروپا، و به‌ویژه در آلمان، همچون قصه‌ای از فرهنگ عامه مشهور بود. کریستوفر مارلو^۱، آن را از روی ترجمه‌ای بازآفرید و بعدها هم بهانه خلق اثر ماندگار و برجسته گوته شد. تکرار و تأکید بر موضوع محوری و سوسه‌ها و فریب شیطان و نفوذ آنها در سرشت همسر دوم یا نامادری، در این قصه آلمانی، یادآور همکاری مفیستوفل^۲ (مظهری از ابلیس) و دکتر یوهانس فاوست است که در پی پیمان خونین آنها مشاهده می‌شود (شهباز ۲۴۳-۲۵۲).

عناصر داستانی و ریخت‌شناسی قصه‌ها

هسته و پیرنگ هر دو قصه بن‌مایه محوری نامادری - هیولا است که با حسادت، دشمنی نسبت به فرزند ناتنی و نقشه قتل او ادامه می‌یابد. این پیرنگ کلیشه‌ای در بسیاری از قصه‌های شرقی و غربی مانند *گاو پیشونی سفید*، *سیندرلا*، *سفید برفی* و... دیده می‌شود، با این تفاوت که در قصه «بلبل سرگشته»، بدذات یا شخصیت سیاه و

1. Christopher Marlow
2. Mephistopheles

صدقهرمان شرور^۱ پدر است که در قصه با لقب‌های مردک، سنگدل و نامرد از او یاد می‌شود و نامادری، با قرار دادن عشق و محبت خود در دل مرد و تحریک او، نقش اعزام‌کننده را ایفا می‌کند:

کم‌کم زن خودش را محبوب شوهر و همه‌کاره خانه کرد و زبان و کام و هفت اندام شوهرش را هم بست و کار را به‌جایی رساند که هر کاری می‌کرد و هر فرمانی می‌داد شوهرش جرئت نداشت که بگوید این چه کاری است؟ (مهتدی ۴۲/۱).

در دو روایت دیگر از این قصه، پدر به‌تنهایی و خیلی زود، در همان آغاز، با ابزاری خشن و زمخت مانند کلنگ و بیل پسر را از بین می‌برد (همان ۴۹ و ۵۰).

همسر دوم صاحب یک دختر شده بود، در حالی که همسر اول پسری به دنیا آورده بود به سفیدی برف و به سرخی خون (گریم ۱۰۱۴).

در حالی که در قصه «درخت بادام»، شخصیت سیاه و منفی، قهرمان شرور و قاتل دختر، به‌تنهایی نامادری است. این دو قصه، مانند اغلب قصه‌ها، حادثه‌محورند و از زاویه دید سوم شخص مفرد (دانای کل) روایت می‌شوند. زبان این‌گونه متون شکسته، عامیانه و خودمانی است. این موضوع در ترجمه آنها هم مشهود است (ساتن ۱۰؛ لوریمر ۸۹-۹۳). لحن گفت‌وگوها نیز یکدست و یکسان است و تفاوتی میان لحن پدر، نامادری، دختر، شخصیت انسانی و حیوانی پسر، ملاباجی، زرگر، آسیابان و... وجود ندارد.

قصه ایرانی بر اساس حرکت قهرمان (دختر: شخصیت سفید و مثبت، پویا و فعال) از معصومیت نخستین به سمت کسب تجربه (مواجهه با ماجرا، یاری گرفتن از ملا باجی = یاریگر، نجات برادر) و بازگشت به معصومیت اولیه و کسب پاداش پیش می‌رود. در افسانه آلمانی، دختر شخصیت سفید، ولی ایستا و مسطح است. شخصیت‌های دیگر قصه ایرانی عبارتند از: پدر و نامادری (سیاه و پویا) و پسر (ابتدا و در هیئت انسانی: سفید و ایستا ولی در هیئت بلبل: سفید و پویا). شخصیت‌های افسانه آلمانی عبارتند از: دختر و پسر (در ابتدا سفید و مسطح، و پس از تبدیل به شخصیت حیوانی بلبل، مطابق قصه ایرانی سفید و پویا، با خویش‌کارهای بیش‌تر)، پدر (سفید و مسطح و به‌عبارتی منفعل)، مادر (سیاه و شرور و پویا). شخصیت‌های حاشیه‌ای در

قصه ایرانی میخ فروش، سوزن فروش و شکرریز و در قصه آلمانی زرگر، کفش دوز و آسیابان هستند. در قصه «بلبل سرگشته»، ملا باجی نقش راهنما و ارشاد دختر (= یاریگر) را بر عهده دارد و در بزنگاه او را یاری می‌کند. در قصه «درخت بادام»، خود بلبل، پس از ظهور از درخت، به ایفای نقش می‌پردازد.

بر اساس ریخت‌شناسی قصه‌های پریان پراپ^۱ و تقابل‌های دوگانه^۲ استراوس^۳ و دیگر ساختارگرایان، این دو قصه، مطابق نمونه‌های دیگر قصه‌های عامیانه، با کارکردها (خویش‌کاری) زیر و جفت تقابل‌های ساده پیش می‌روند و البته پایانی خوش دارند:

۰) هر دو قصه با مرگ مادر قهرمان آغاز می‌شوند (نک. پراپ ۶۰).

۱) بدبختی، مصیبت یا کمبود آغاز می‌شود (همان ۷۳-۸۰). «وقتی که اینها [پسر و دختر] به ترتیب، هفت و هشت‌ساله شدند، مادرشان از دنیا رفت [...] زن گفت: اگر می‌خواهی خوب زندگی کنی، بحث و گفت‌وگو در خانه نباش، هر طور شده، باید این پسر را از بکشی. باید او را از بین ببری» (مهندی ۴۲/۱-۴۳). «وقتی چشمش به فرزند افتاد، آن‌قدر خوشحال شد که بی‌درنگ جان سپرد [...] سرانجام [پدر] هم با گذشت زمان به کلی غم [مادر پسر] را از یاد برد و همسر تازه‌ای برگزید [...] [نامادری] در سنگین صندوق را محکم بست و گردن پسر لای آن ماند؛ سرش از تن جدا شد.» (گریم ۱۰۱۴-۱۰۱۶).

۲) در قصه آلمانی منع قهرمان (خوردن سیب) رعایت نمی‌شود.

۳ و ۴) بدذات اوضاع را زیر نظر می‌گیرد و اطلاعاتی از قربانی کسب می‌کند (نک. پاینده ۲۰۸).
۵) در «بلبل سرگشته» قهرمان جست‌وجوگر درخواست را می‌پذیرد و از فرمان تبعیت می‌کند (همان ۲۰۸)، یعنی به دنبال مأموریت، به جمع‌آوری هیزم اعزام می‌شود.

۶) قهرمان [در هر دو قصه] در برابر کارهای بخشنده و اکنش مثبت یا منفی نشان می‌دهد (پاداش خواهر و مجازات پدر و زن‌پدر در «بلبل سرگشته» و پاداش پدر و خواهر و مجازات زن‌پدر در «درخت بادام»).

۷) ملا باجی = یاور (کسی که از قدرت جادو یا طلسم برخوردار است) ذکر و وردی به قهرمان یاد می‌دهد. «هر چله هم ورد جاویدان می‌خوانی، بعد دیگر کاری نداشته باش» (مهندی ۴۵/۱).

1. Vladimir Propp
2. binary oppositions
3. Levi Strauss

۸) واقعه ناگوار یا فقدان اولیه تمام می‌شود (پاینده ۲۰۹) یا، به عبارتی، بدبختی یا مصیبت یا کمبود آغاز قصه التیام می‌پذیرد (تبدیل پسر به بلبل و ادامه ماجرا).
 ۹) شخصیت‌های انسانی، حیوانی یا اشیا خود را در اختیار قهرمان می‌گذارند.
 ۱۰) در هر دو قصه، شریر (پدر با همیاری نامادری در «بلبل سرگشته» و نامادری به تنهایی در «درخت بادام») در مصاف با قهرمان شکست می‌خورد.
 ۱۱) در هر دو قصه، شریر مجازات می‌شود.

بر خلاف ویژگی‌های این‌گونه ادبی - که معمولاً سیری یکنواخت و خسته‌کننده با ماجراهای قابل حدس دارد - در این دو قصه فراز و فرودهای متفاوت و گره‌های کور چندلایه موجب جذابیت و بیرون آمدن متن از یکنواختی صرف، سستی و کرختی می‌شود، به گونه‌ای که مخاطب قادر به پیش‌بینی ماجراها نیست. وجود نقاط اوج نیز از دیگر ویژگی قصه‌هاست، با این توضیح که نقطه اوج اصلی آنها در همان سطرهای نخست و صفحات آغازین اتفاق می‌افتد و به نوعی حرکت از پایان به آغاز یا، از منظر روایت‌شناسی، روایت زمان‌پریشی دارند: «مرد [سنگدل] پسرش را کشت. سرش را در بار هیزم گذاشت، به خانه آورد تا به زن نشان بدهد. زن هم چیزی نگفت؛ سر پسر را برای ناهار درون دیگ گذاشت و بار کرد» (مهتدی ۴۴/۱). حتی نقاط اوج دیگر، مثل وقتی دختر سر برادر را می‌بیند یا فرارسیدن شب آخر چله، با حذف و تلخیص دیرش قصه، زود و در سطرهای بعدی همان صفحه رقم می‌خورد.
 سیر زمان در هر دو داستان خطی است و ویژگی‌های زمان خطی، از جمله توالی، مدت (دیرش) و فراوانی (بسامد)، در آنها قابل رؤیت است:

یک ماه گذشت و برف‌ها آب شد. دو ماه دیگر هم گذشت و همه‌جا سبز شد. کمی بعد همه شاخه‌های اصلی درختان سبز شدند. در هم فرو رفتند و مرغان شروع به خواندن کردند [...] وقتی پنجمین ماه سپری شد، زن آمد و زیر درخت بادام ایستاد. در همه‌جا بوی خوشی به مشام می‌خورد [...] ماه ششم که به پایان رسید، میوه‌ها درشت‌تر شده بودند [...] در آخر ماه هفتم، زن یکی از بادام‌ها را شکست و مغز آن را خورد (گریم ۱۰۱۳-۱۰۱۴).

با این حال، به شیوه این‌گونه داستان‌ها، زمان و مکان^۱ مبهم، گسترده و نامحدود است. شخصیت‌ها نیز مطلق و کلی‌اند: خیر مطلق یا شر مطلق. کشمکش و جدال

فیزیکی هم میان همین نیروهای خیر و شر ادامه پیدا می‌کند تا به پیروزی قهرمان منجر شود. تفاوتی که در این جا وجود دارد آن است که قهرمان اصلی پاداش را به دیگران می‌دهد، یعنی به خواهر در یک قصه و خواهر و پدر در قصه دیگر. همان‌گونه که گذشت، از نکات قابل تأمل در این‌گونه افسانه‌ها، سرگردانی روح، پیکرگردانی و تناسخ و تبدیل شخصیت انسانی به شخصیت حیوانی و برگشت به حالت نخستین با کیفیت‌های متفاوت است، مثلاً پریدن بلبل از بوته گل در قصه ایرانی و ظهور شخصیت انسانی و سپس حلول در شخصیت حیوانی در قصه آلمانی:

درخت بادام به حرکت درآمد. شاخه‌های کوچک و بزرگ کاملاً از هم باز شد و فاصله گرفت و دوباره به‌جای اول برگشت. شاخه‌ها که به هم خوردند، درخت درست مثل انسانی به نظر می‌رسید که از شادی دست می‌زند. بعد بخاری از درخت بادام برخاست. ناگهان، از وسط بخار، توده آتشی بیرون آمد و از میان آن، پرنده‌ای زیبا که نغمه‌ای دل‌انگیز سر داده‌بود به سوی آسمان به پرواز درآمد. وقتی پرنده تا دوردست‌ها پر کشید، درخت بادام به حالت اول برگشت (گریم ۱۰۱۸-۱۰۱۹).

کهن‌الگوها و نمادها

به اعتقاد یونگ، از ابتدای پیدایش بشر تاکنون، الگوهای قومی خاصی وجود داشته است که بر اساس تجلی و برون‌فکنی غرایز انسان به وجود آمده‌اند. این الگوها به صورت دست‌نخورده، متعلق به ناخودآگاهی تمام بشریت هستند و گاهی به صورت اسطوره‌های قصه‌ای ظاهر می‌شوند (نک. براهنی ۴۰۲).

گیاه‌پیکری یکی از بُن‌مایه‌های مشترک اساطیر مختلف است. بنا بر این باور، «زندگی انسان باید کاملاً خاتمه یابد تا همه امکان خلاقیت یا تجلیات آن پایان پذیرد، اما اگر ناگهان در اثر وقوع فاجعه قتل و پیش‌آمد مرگ‌باری گسیخته‌شود، می‌کوشد تا به شکلی دیگر به صورت گیاه، میوه و گل ادامه یابد» (الیاده ۲۸۸). بُن‌مایه گیاه‌پیکری در اسطوره‌ها، حماسه‌ها و قصه‌های ایرانی از جمله همین مورد «بلبل سرگشته» یا داستان رویدن گیاهی شفابخش از خون پهلوانی اسطوره‌ای (سیاوش) دیده می‌شود.

بُن مایه پیکرگردانی از دیگر بُن مایه‌های کهن‌الگویی است. قهرمان (در افسانه «درخت بادام») پس از طی این مرحله، یا این جریان خودشناسی و آیین تفرّد (به اصطلاح رایج در نقد اسطوره‌ای - روان‌شناختی یونگ)، به شکلی دایره‌وار، که نشانه تمامیت و کمال است، دوباره به شکل و هیئت قبلی بازمی‌گردد.

پدر و مارلین کوچولو با شنیدن صدا سراسیمه از اتاق بیرون آمدند و دیدند که شراره‌های آتش از زمین برمی‌خیزد. وقتی دود و آتش محو شد، برادر کوچک را دیدند که آن‌جا ایستاده. پسرک دست پدر و خواهر کوچکش را گرفت (گریم ۱۰۲۷).

شاید آوردن سیب در معنای عام درخت، یا خود سیب به تنهایی، مبین برخی از باورهای اسطوره‌ای و فرهنگ عامه، از یک سو، باشد و، از سوی دیگر، نشان از اعتقاد برخی از مذاهب، مانند مسیحیت، به میوه ممنوعه بهشتی داشته باشد، چرا که میل پسر (= قهرمان) به خوردن سیب (یعنی نمودی از سایه)، باعث مرگ و البته - در نهایت - بازپیدایی و کمال او می‌شود. در اسطوره‌ها و افسانه‌های اقوام، از اصطلاح درخت جهانی یاد شده‌است که «رابط میان زمین و آسمان و نماد جاودانگی است. گستره پرورده چنین تصویر خیال‌انگیزی در آثار هنری و نگاره‌های گل و مرغ نیز پیدا است و عرفان اسلامی هم از آن فراوان بهره برده‌است» (مختاریان ۱۲۵).

بلبل نیز، در نمادشناسی عرفانی، نمونه مردان جمال‌پرست و عاشق‌پیشه است و ظهور آن از بوتۀ گل در افسانه «بلبل سرگشته» به خاطر عشق به آن، یا به عبارت دیگر، جلوه التزام و همراهی گل و بلبل در ادبیات جهان است. تصنیف بلبل در افسانه مذکور این است:

منم، منم بلبل سرگشته	از کوه و کمر برگشته
پدر نامرد مرا کشته	زن پدر نابه‌کار مرا خورده
خواهر دل‌سوز مرا با آب و گلاب شسته	و پای درخت گل چال کرده

(مهتدی ۴۷/۱)

در نمادشناسی، «نمادهای رنگی» را می‌توان هم از «نمادهای خاص» دانست و هم ذیل «نمادهای طبیعی» بررسی کرد. اگرچه دو رنگ سیاه و سفید، به واسطه گره‌خوردگی آنها با شب و روز، بیشترین تأثیر را دارند، در این قصه‌ها دو رنگ سفید و

سرخ بیش از بقیه نمود می‌یابند. رنگ سفید منسوب به فلک ناهید و رنگی آسمانی است و، بنا بر باورها در جهان فراز، جای اهورامزدا است. سفید اغلب با بی‌رنگی مرادف است، رنگ شادی، صلح و آزادی است، ولی گاهی کارکرد دوسویه دارد: «در مفهوم مثبت خود، نماد روشنائی، قداست و معصومیت و در مفهوم منفی خود، نماد مرگ، وحشت و عناصر فوق‌طبیعی است» (نیکویخت و قاسم‌زاده ۲۱۶). رنگ سرخ - که در قصه‌ها با خون و به صورت ضمنی با سبب به آن اشاره شده‌است - نماد شادی، خشم و شرم، عشق، شکر و مانند آن است. سرخی، به سبب تالؤلؤ و درخشندگی، نمادی جهانی برای اصل و مبدأ زندگی است. مولانا در مثنوی آن را بهترین رنگ‌ها می‌داند (مولوی بلخی ۱۰۹۸-۱۰۹۹).

طبیعت و جلوه‌ها و عناصر آن از ملموس‌ترین و در دسترس‌ترین پدیده‌ها برای مخاطب قصه‌هاست. ادبیات عامه سرشار از این نمادهاست. نمادهای طبیعی به شکل مکان‌ها، اشیا و ابزار، عناصر حیوانی و نباتی، کیهانی و فلکی و مانند آن ظاهر می‌شوند. در این دو افسانه، درخت بادام، گل، برف، آب، باد از نمادهای طبیعی‌اند. از منظر اسطوره‌شناختی و نمادگرایی، اعداد نیز ظرفیت زیادی دارند. این موضوع آن‌قدر مهم است که «فیثاغورث در یونان باستان اصل هر چیزی را به عدد ارجاع داده‌است. اعتقاد مکتب فیثاغوریه آن بود که همه پدیده‌های طبیعت در واقع عددند و این اعدادند که ماهیت اشیا را تشکیل می‌دهند. [در نتیجه] نغمه‌های الهی و جهان طبیعت بر پایه عدد بنا شده‌است، چرا که انسجام طبیعت براساس عدد است» (نک. بهزادی ۲۶-۲۸). برخی از شمارگان مانند هفت و مشتقات آن، جز در اسطوره‌ها و نمادها، در تاریخ، مذهب، آداب و سنن، نجوم، نشانه‌شناسی و... اهمیت ویژه‌ای دارد. بازتاب اعداد هفت و چهل به‌عنوان دو عدد کامل در این دو قصه نیز مشهود است.

نتیجه‌گیری

قصه‌ها، به عنوان یکی از عناصر میراث معنوی بشر و ادبیات و فرهنگ عامه، مظهر و مجلای ذهن ناخودآگاه و از مصداق‌های نقل شفاهی و سینه‌به‌سینه هستند. با مطالعه و بررسی این نمونه ادبی و فرهنگی، به اصل و منشأ مشترک اغلب آنها،

یعنی خاستگاه شرقی و به‌ویژه هندی و همچنین تمدن‌های ایران و مصر باستان، برمی‌خوریم. قصه‌ها در گذر زمان و با گذار و برخوردهای فرهنگی - تاریخی ناشی از جنگ‌ها، استعمار و در قالب آشنایی، ترجمه، اقتباس، تقلید و مانند آن از خاستگاه به مناطق حائل و گذرگاه و سپس به به دیگر اقوام و ملت‌ها رسیده‌اند. بخش عمده‌ای از این قصه‌ها با بازگردانی و بازنویسی از شکل اولیه فاصله گرفته‌اند. در این پژوهش، با بررسی جنبه‌های متعدد، نشان‌های آشنا و مشابهت‌های فراوان قصه «بلبل سرگشته» با اسطوره‌ها، حماسه‌ها و افسانه‌های غربی و به‌ویژه با افسانه کهن «درخت بادام» از مجموعه برادران گریم در ادبیات آلمان، این نتیجه و نکته مهم، یعنی خویشاوندی قصه‌ها، ملموس‌تر شده‌است. در ادامه این پژوهش، با ریخت‌شناسی دو قصه از منظر تعریف و مصداق‌های ولادیمیر پراپ در مبحث کارکردها و کنش‌ها و تعیین مشابهت‌های این عناصر و مؤلفه‌ها در اسطوره‌های جهان از دیدگاه لوی استراوس و همچنین به کمک نمادشناسی یونگ، ظرفیت قصه‌ها و افسانه‌ها برای مطالعات ادبیات تطبیقی روشن‌تر و ملموس‌تر شد.

منابع

- اصطیف، عبدالنبی. المنهج المقارن فی الدراسة الأدبیه. دمشق: جامعه سوریه، ۲۰۰۸.
- الیاده، میرچا. رساله در تاریخ ادیان. ترجمه جلال ستاری. چ ۴. تهران: سروش، ۱۳۷۶.
- براهنی، رضا. قصه‌نویسی. چ ۴. تهران: انتشارات نگاه، ۱۳۹۳.
- بهزادی، رقیه. «مفهوم برخی از اعداد در اساطیر و نزد اقوام کهن». کتاب ماه هنر. شماره ۲۷ و ۲۸ (آذر و دی ۱۳۷۹): ۲۶-۲۸.
- پاینده، حسین. نظریه و نقد ادبی. ج ۱. تهران: سمت، ۱۳۹۸.
- پراپ، ولادیمیر. ریخت‌شناسی قصه‌های پریان. ترجمه فریدون بدره‌ای. چ ۳. تهران: توس، ۱۳۹۲.
- پورنامداریان، تقی. رمز و داستان‌های رمزی در ادب فارسی: تحلیلی از داستان‌های عرفانی - فلسفی ابن سینا و سهروردی. چ دوم. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۶.

تراویک، باکتر. *تاریخ ادبیات جهان*. ترجمه عربعلی رضایی. ج اول. چ چهارم. تهران: فرزانه روز، ۱۳۹۰.

جعفری فنواتی، محمد. «بلبل سرگشته». *دانشنامه فرهنگ مردم ایران*. ج ۲. تهران: مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۹۱.

ذبیح‌نیا، آسیه و حسین یگانه‌مهر. *تاریخ ادبیات کودک و نوجوان در جهان*. چ دوم. یزد: هومان، ۱۳۹۲. ذوالفقاری، حسن. «سرچشمه‌های ایرانی قصه‌های هانس کریستین آندرسن در افسانه‌های عامیانه ایرانی». *پژوهش‌های ادبیات تطبیقی*. ۲/۷ (تابستان ۱۳۹۸): ۷۰-۸۸.

ساتن، لارنس پل الول. *قصه‌های مشدی گلین خانم*. ویرایش اولریش مارتسلوف، آذر امیرحسینی نیت‌ها، سیداحمد وکیلان. چاپ ششم. تهران: مرکز، ۱۳۸۸.

شایگان، داریوش. *ادیان و مکتب‌های فلسفی هند*. ج ۱. چ ششم. تهران: امیر کبیر، ۱۳۸۶. شهباز، حسن. *سیری در بزرگ‌ترین کتاب‌های جهان*. ج ۱. چ سوم. تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۸۸.

فردوسی، ابوالقاسم. *شاهنامه*. بر اساس چاپ مسکو. به کوشش سعید حمیدیان. تهران: قطره، ۱۳۷۹. گریم، ویلهلم کارل و یاکوب لادوینگ کارل. *قصه‌ها و افسانه‌های برادران گریم*. ترجمه حسن اکبریان طبری. ویرایش لیلی اوئنز. تهران: کتاب‌های کیمیا (وابسته به انتشارات هرمس)، ۱۳۸۳. مختاریان، بهار. «بلبل سرگشته (پژوهشی در نمادشناسی گل و مرغ)». *نامه فرهنگستان*. ۴/۱۱ (پیاپی ۴۴) (زمستان ۱۳۸۹): ۱۱۰-۱۲۶.

مولوی بلخی، مولانا جلال‌الدین محمد. *مثنوی معنوی*. بر اساس تصحیح رینولد نیکلسون. چ ۴. تهران: ققنوس، ۱۳۷۹.

مهدی (صبحی)، فضل‌الله. *قصه‌های صبحی*. دو جلد. به اهتمام لیما صالح رامسری. چاپ پنجم. تهران: معین، ۱۳۸۷.

نیکویخت، ناصر و سیدعلی قاسم‌زاده. (۱۳۸۴) «زمینه‌های نمادین رنگ در شعر معاصر (با تکیه و تأکید بر اشعار نیما، سپهری و موسوی گرومارودی)». *نشر پژوهی ادب فارسی*. دوره جدید، ش ۱۸ (زمستان ۱۳۸۴): ۲۰۹-۲۳۸.

هدایت، صادق. «بلبل سرگشته». سخن. ۶، ۷/۳ (۱۳۲۵).

هومر. *ادیسه*. ترجمه سعید نفیسی. چ دوازدهم. تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۷۸.